



معرفی میرمسجدی خان کوهستانی در قاموس کبیر افغانستان

۲۰۲۱ / ۱ / ۲۵

کандید اکادمیسین سیستانی



شجره نسبت میر مسجدی خان از زبان میر محمدحسن ثاقب نواده میر مسجدی خان : « میر مسجدی خان پسر خواجه اسحق ، فرزند خواجه عبدالله پسر خواجه خسرو که مزارش در سر راه خانقاهش در جلگه واقع در ولسوالی بگرام زیارتگاه خاص و عام است ، از پدر اولاد حضرت علی کرم الله وجهه و از جانب مادر اولاد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه می باشد »^۱ مرحوم کهزاد می نویسد که : « چون انگلیس ها پس از تجاوز بر افغانستان نتوانستند این پهلوان جنگ مجاهدین کوهستان را در جنگ از پا در آورند به دسیسه متوصل شدند. لذا محمدالله ناظر او را تطمیع کردند تا او را با زهر به قتل برسانند... وقتی میر مسجدیخان بتاريخ ۲۶ نومبر مریض شد، از محمدالله تربوز خواست و او زهری را که از انگلیسها گرفته بود با تربوز مخلوط ساخت. میر مسجدیخان که مرد درازی بود و مزه تربوز بد هانش عجیب آمد، محمدالله را وادار ساخت تا از آن تربوز خودش نیز بخورد. زهر به اندازه ای قوی بود که هردو نتوانستند تربوز را تمام کنند و در یک وقت هردو هلاک شدند. ^۲ روانش شاد و یادش گرامی باد!

قیام مردم پروان و کاپیسا برهبری میرمسجدی خان

در اکتوبر ۱۸۴۰ میلادی، مردم کاپیسا و پروان از دره غوربند تا نجراب ، برای نجات وطن از لوٹ بیگانگان و بیگانه پرستان ، علیه دستگاه فرنگی و شاه پوشالی (شاه شجاع) قد علم کردند. در این جنبش عده ای از سران و خوانین دلاور کوهستان و نجراب و پنجشیر شامل بودند که تاریخ نام و نشان اندکی از آنان را بما رسانده است. در میان این خوانین، اسمای میر مسجدیخان کوهستانی، سلطان محمدخان نجرابی، علیخان تتمدره یی، میرسیف الدین خان گلدره یی، میر درویش خان و محمدشاه خان و نایب سلطان محمدخان و میر سید خان و نواب خان و میر خواجه خان و رجب خان و کرم خان و سید غلام خان، اکبرخان و نصرت میرخان و گل میرخان در تاریخ کشور در خشننگی دارد. در عین حال برخی از خوانین پروان متأسفانه نتوانستند در مقابل پول و امتیازات انگلیسها مقاومت کنند و مرتکب خیانت شده درصدد برآمدند تا مبارزات مردم پروان و کوهستان را ناکام کنند و پول و بخشش بگیرند. از آن جمله اند: عبدالسبحان خان و برادرش محمدسعید خان و سرفرازخان، هر سه تن از خوانین پروان که تن به چنین ذلتی دادند و نام بدی برای خود و بازماندگان خود کمائی کردند.

امانبردهای میر مسجدی خان کوهستانی و علیخان تتمدره یی، و میرسیف الدین خان کاهدره یی و میردرویشخان و سایر مبارزان کوهستان و پروان بر ضد دستگاه مشترک شاه شجاع و انگلیس در کشور از کارنامه های بزرگ ملی است که بحیث یک جنبش حماسه آفرین در تاریخ قرن ۱۹ افغانستان جایگاه ویژه یی دارد.

موهن لال، منشی برنس و جاسوس مجرب انگلیس در عهد حکومت پوشالی شاه شجاع، در کتابش)

۱ - اخبار هفته (کابل) شماره ۳۸ ، میزان ۱۳۷۰

۲ - کهزاد ، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی ، ج ۲ ، ص ۲۶۱

زندگی امیر دوست محمدخان) اعتراف میکند که: در این روزها (روزهایی سپتمبر ۱۸۴۰، که امیر دوست محمدخان از بخارا به وطن برگشته بود و با کمک مردم خلم در بامیان مصروف پیکار با انگلیسها بود)، اوضاع در سراسر افغانستان، نهایت تشویش آورنده بود و هیچ خبرخوش آیندی بگوش نمیرسید. سران کوهستان کاملاً آماده بودند تا در تحت رهبری امیردوست محمدخان دست به شورش بزنند و انگلیسها را دچار مشالفت سازند. موهن لال می افزاید "مردم کوهستان در ماه جولای ۱۸۳۹ دوست بسیار جدی و صمیمی شاه شجاع و اداره انگلیس بودند، اما اینک یک سال بعد در حال حاضر دشمنان انگلیس شناخته میشوند، چونکه در اثر اقدامات مجاز غلام محمدخان پولیزائی که مردم را توسط پول خریداری یا بوعده های میان تهی دریافت جایزه و مقام از طرف دولت شاه شجاع بازی داده بود، بعد از آنکه انگلیسها کابل را تسخیر و شاه شجاع را به تخت نشاند، وعده ها ایفا نشد و مردم از انگلیس مایوس و پشیمان شدند. در کوهستان مردم غریب و از دست ظلم ناراض بودند، در حالی که اشخاص صاحب رسوخ و خوانین در اثر عدم ایفای وعده ها از انگلیس روگشتانند."^۳

موهن لال علاوه می کند: اوضاع بحرانی کوهستان مستلزم توجه فوری و جدی اولیاء اداره انگلیس بود. در این هنگام اداره انگلیس تقریباً بر هرکس شک داشت که گویا با امیر دوست محمدخان می پیوند و همراه با مردم کوهستان بالای شهر کابل حمله میکند. اما یقیناً تعداد زیادی وجود داشتند که از این شک مبرا بودند، لیکن قصور خود اداره انگلیس بود که وجدان نا آرام داشت و بالای همه مشکوک بود و از همه میترسید. حاجی دوست محمدخان از گرمسیر، آغاحسین، ملا رشید، نایب امیر، محمودخان بیات و سایر زعمای قومی تحت اشتباه قرار گرفته توقیف شدند و حافظ جی نیز منحصی یک محبوس به هندوستان اعزام گردید....^۴

اینهای که موهن لال از آنها با دلسوزی یاد میکند همگی از جواسیس تنخواه خور انگلیس بودند. موهن لال در کتاب خود از برخی جواسیس دیگر انگلیس در میان افغانها یادآور میشود از قبیل: حاجی خان کاکر سرلشکر سرداران قندهاری، و ملا نصوح پیشکار بلند مرتبت سردار کهندهلخان قندهاری، نایب شریف خان و خان شیرینخان چنداولی و جان فشان خان پغمانی و تاج محمد (مشهور به بچه پهلوان)، میر حسن، شاه جی، ملا احمدبرنج فروش، غلام خان پولیزائی، مهر علیخان، علی میرزا و عباسخان شاه غاسی، سیدمرتضی شاه کشمیری، غلام حسن خان قزلباش، شیرعلیخان جوانشیر، آغاحمز، مستوفی عبدالوهاب درانی، سردار عبدالرشید محمدزائی، خواجه پاچا و غیره که عاقبت شومی در انتظار شان است و برخی از اینها حتی بعد از فرار به هندوستان به حال زار و ابتر روزگار می گذشتانند ولی روی باز گشت به کشور خود را نداشتند و نام بدی از خود در تاریخ گذاردند.^۵

به هر حال، انگلیسها و شاه شجاع که وخامت اوضاع را در کوهستان احساس کردند، برای سرکوبی سران کوهستان، جنرال سیل را با دسته یی از سپاه انگلیس و سواران پولیزائی از کابل بسوی پروان سوق دادند و متعاقباً شهزاده تیمور از طرف شاه شجاع و برنس هم از طرف مکناتن بطرف چاریکار (مرکز پروان) به حرکت آمدند. شهزاده تیمور تا باغ علم پیش کشید و «جنرال سیل» در «آق سرای» استحکام زد.

به نوشته موهن لال: الکزاندر برنس و من (موهن لال) به حیث پولیتکل ایجنت، برای مذاکره و مفاهمه با "اشرار" (مبارزان کوهستان) به معیت سپاه حرکت کردیم. سلطان محمدخان نجرابی که

^۳ - موهن لال کشمیری، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، چاپ ۲۰۰۶ امریکا، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۰

^۴ - همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۰

^۵ - موهن لال، ج ۲، صفحات ۲۷۵، ۱۳۴، ۱۸۶، ۲۹۲، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۳

یک تن از هواخواهان صادق و جدی امیردوست محمدخان بود، در این وقت پیهم مردم کوهستان را تحریک و تشویق میکرد تا بطرفداری امیرموقف بگیرند. شخص مذکور بدون فوت وقت دعوتنامه هایی به امضای سران قوم و تعداد زیاد مردم به امیردوست محمدخان فرستاد و از او تقاضا نمود هرچه زودتر به کوهستان بیاید.^۶ انگلیسها قبل از اینکه امیر وارد کوهستان گردد، برای سرکوبی سران کوهستان دست به عملیات خشونت باری زدند.

مقاومت علیخان در توئم دره

به تاریخ ۲۹ سپتمبر سپاه انگلیس تحت قومانده جنرال سیل، قلعه و استحکامات علی خان را در "تتمدره" محاصره کرد. علیخان یکی از مبارزین پرشور واز هواخواهان سرسخت امیردوست محمدخان بود که با وی مناسبات دوستانه و نزدیک داشت و در تحریکات مردم علیه انگلیسها رول بس مهمی بازی میکرد. علیخان که می دانست روزی مورد حمله دشمن قرار خواهد گرفت، سنگرهای بسیار مستحکمی بخصوص در برجهای قلعه خود و هم در اطراف قلعه ساخته بود تا در مقابل قوای انگلیس مقاومت کرده بتواند. بنابراین وقتی قلعه او در محاصره انگلیسها قرار گرفت، او با مردان جنگی داخل قلعه دلیران به مقاومت پرداخت و تا وقتی که برج های قلعه از اثر فیرتوپ های دشمن نه غلطیده بودند با شهادت کم نظیری مقاومت نمود، مگر سرانجام دیوارها و برجهای قلعه از اثر شلیک توپخانه دشمن فرو ریختند و علیخان مجبور شد با بقیه افراد خود از روی نعلش های دشمن بشمول کپتان کونولی بگذرد و به کوهستان نزد مجاهدین دیگر برود. انگلیسها وقتی قلعه را مسخر کردند و علیخان را نیافتند قلعه وی را بشدت تخریب کردند تا دیگر پناه گاهی برای شورشیان نباشد. در این جنگ که به جنگ تتمدره مشهور است، سپاه انگلیس تلفات بزرگی را متحمل شد. از جمله تلفات مهم دشمن در این جنگ قتل تورن ادوارد کونولی (از خویشان وندان مکناتن) به ضرب گلوله شورشیان تتمدره بود. گفته میشد وی بطور داوطلبانه در این جنگ شرکت کرده بود و در حالیکه اسپش را چهار نعل میراند، ناگاه گلوله یی از جانب مبارزین قلب او را شگافت و او نقش زمین شد. نعلش او را نزد موهن لال بردند و او جسد را در زیر درختی گذاشت.

در این وقت شاه شجاع توسط چاوش باشی از مکناتن مقدار کافی پول تقاضا نمود تا او این پولها را در بین مردم تقسیم و آنها را به طرفداری از سلطنت خود تشویق کند. مکناتن این خواست شاه را پذیرفت ولی بزودی مطلع گردید که شاه مبلغی از این پولها را به خزینه شخصی خود انتقال داده است. موهن لال میگوید: چاوش باشی بجای خیر انگلیسها به ضررشان کار میکرد. او به شورشیان میگفت بمنظور نشان دادن شجاعت افغانی اول بمقابل سپاه انگلیس بجنگد و بعد از جنگ دست کشیده سراسر است نزد شاه بروند و عذر تقصیرات بخواهند و تقاضای انعام و پاداش کنند. اما برنس از این روش چاوش باشی اظهار ناخوشنودی نموده به وظیفه اش خاتمه داد.^۷

نبرد میر مسجدی خان در جلگه خواجه خضری:

نبردهای میر مسجدی خان غازی بر ضد دستگاه مشترک شاه شجاع و مکناتن از کارنامه های بزرگ ملی است که بحیث یک حماسه فنا ناپذیر در تاریخ قرن ۱۹ افغانستان جایگاه ویژه یی دارد.

خاطره این حماسه افتخار بر انگیز ملی را یکی از شعرای کوهستان بنام ملا محمد غلام آخندزاده پسر ملا تیمور متخلص به «غلامی» در سال ۱۲۵۹ هـ ق = ۱۸۴۲ م، زیر عنوان «جنگنامه میر

^۶ - همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۲

^۷ - همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۳

مسجدیخان غازی» ، بزبان ساده و عام فهم برشته نظم در آورده است . اهمیت این اثر در آن است که شاعر آن جزء واقعات میزیسته و شاید سهمی هم در آن واقعات داشته بوده باشد.^۸

و اما قبل از بازتاب روایات جنگنامه غلامی ، در اینجا ابتدا خاطرات و چشم دیدهای موهن لال، منشی برنس و جاسوس مجرب انگلیس را که خود در خاموش کردن این شورشها با سپاه انگلیس در پراوان و کوهستان همراه بوده ، از نظر میگذرانیم و بعد به روایات جنگنامه غلامی می پردازیم.

موهن لال مینویسد: "غلام خان پوپلزائی که مانند همیشه فعال و متجسس بود، در اثنای بحران کوهستان خدمات نهایت مهم و قیمنداری به سپاه انگلیس انجام داد است. او موفق گردید یک تعداد سران با نفوذ از قبیل خواجه خانجی و خواجه عبدالخالق را حاضر به همکاری با اداره انگلیس نموده آنها را شخصاً نزد اولیای انگلیس بیاورد. هکذا با میر مسجدی خان به موافقه رسید و او را راضی ساخت که روز بعد بکابل رفته به مقبره تیمورشاه پناه ببرد و در آنجا منتظر آمدن شاه شجاع باشد، چونکه میرمسجدیخان از رفتن به کمپ و اداره انگلیس بخاطر شهرتی که نزد مردم داشت، هراس داشت. سرالکزاندر برنس به این پلان موافقت نشان داد، اما در اثنای شب، برخلاف موافقه و ترتیبات قبلی و بدون اطلاع و مشورت با غلام خان پوپلزائی، آن عده سران افغان که در خدمت شهزاده تیمور بودند، توسط سپاه انگلیس تحریک شدند تا بالای سنگر مستحکم جلگاه (جلگه خواجه خضری در ولسوالی بگرام) که منزل میرمسجدی خان بود، یورش ببرند. بتاريخ ۳ اکتوبر ۱۸۴۰م در اول صبح سپاه انگلیس بدون رعایت مفاهمه و تعهدات غلام خان، قلعه جلگه را در محاصره قرار دادند. غلام خان خبط و نادرستی این اقدام را به ما خاطر نشان ساخت و گفت که بعد از این اعتماد میرمسجدی خان را ابداً بدست آورده نمیتوانیم. اما کسی به الحاح و فغان غلام خان گوش نداد و بدین ترتیب میرمسجدی خان دشمن ابدی انگلیس گردید. دیوارهای قلعه جلگه خیلی قوی و مستحکم بودند، توپهای سپاه انگلیس رخنه ای در دیوار قلعه ایجاد نتوانستند.^۹ مگر غبار میگوید توپخانه انگلیس توانست رخنه در دیوار قلعه ایجاد کنند.^{۱۰}

نیروی که برای حمله و تسخیر قلعه میرمسجدی خان حرکت کرده بود، متشکل بود از پنج تولی از فرقه ۱۳ پیاده و چند واحد پیاده از فرقه هندی که هر کدام تحت اثر منصفداران هندی قرار داشت و همه اینها تحت قومانده دگروال تورنسن (Thornson) انگلیس قرار داشتند. در اثر رهبری وی، پیشروی سپاه انگلیس با وجودیکه تحت آتش مستقیم دشمن (غازیان) قرار داشت، شجاعانه و تحمل پذیر بود. اما شکستن دیوار قلعه و ایجاد رخنه در آن توسط توپخانه انگلیس ناممکن مینمود. لهذا سپاه مجبور به عقب نشینی شد. در اثنای شب میرمسجدیخان که شدیداً زخمی شده بود، بطرف دره نجراب فرار نمود که فرار وی موجب مایوسی فوق العاده سپاه انگلیس شد. اگر از جانب انگلیس احتیاط لازم صورت میگرفت از فرار میرمسجدیخان جلوگیری میشد. بعد از فرار میرمسجدیخان قلعه جلگاه (جلگه) را سپاه انگلیس تخریب کرد.^{۱۱}

اما ملا غلام غلامی، شاعر کوهستانی که خود شاهد صحنه بود و غالباً خود جزو غازیان بوده، برخلاف روایت تهمت آمیز موهن لال نسبت به میرمسجدیخان غازی شهادت میدهد که میرمسجدی خان

^۸ - جنگنامه میرمسجدیخان کوهستانی اثر منظوم محمد غلام غلامی، در سال ۱۳۳۶ ش در کابل بچاپ رسیده و هرچند از لحاظ شعری کم مایه است ، ولی ارزش تاریخی آن خیلی زیاد است .

^۹ - موهن لال، همان اثر، ص ۲۷۴

^{۱۰} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱

^{۱۱} - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۲۷۴

قبل از آمدن سپاه انگلیس به پروان، خود را برای نبرد با سپاه اشغالگر آماده کرده بود و به برادران خود و مبارزینی که در این مقاومت با او یکجا شده بودند، وظایفی سپرده بود. میر مسجدی خان و برادرش و پسران او غلام و احمد و باقی مبارزین پروان و کوهستان، که تعداد آنها به پنجاه نفر میرسید، با کارد و خنجر و سیلاوه با انگلیسها در اطراف قلعه او در آویختند و انگلیسها را شکست دادند. تا اینکه آتش باری توپخانه انگلیس شروع شد، آنجا مبارزین داخل قلعه شدند و در اثر آتش شدید توپخانه، قلعه از هم فرو غلطید. مجاهدین از آن قلعه برآمدند و دورتر قلعه دیگری را پایگاه عملیات ضد انگلیسی خویش قرار دادند. غلامی کوهستانی در این باب میگوید:

و ز آن بعد آن مسجدی کامگار	ابا نیز محمد شه نامدار
در آنجا که بود شان همیشه قرار	سکونت به نزدیکی چاریکار
بگفتند این جایگاه بهر جنگ	نباشد سزاوار جنگ فرنگ
یکی قلعه از مسجدی نامدار	همی بود در جُلگه خضری کنار
بیک سو دشت و بیک سو کوه	بیک سو خلاصه ، همه آب جو
پسندیدند آخر ، همه سرکشان	که آنجا بود، موضع دلکشان
بباید که نام آوران هرچه هست	پی جنگ آنجا سراسر نشست

مگر آنکه با برنس بد نژاد

بکوشیم تا نام ماند به یاد^{۱۲}

برنس ترتیبات یک شبیخون را بر مبارزین ملی گرفت و فردای آن قبل از طلوع آفتاب، قلعه میر مسجدی خان در خواجه خضری، از طرف قوای انگلیس محاصره شد. میر مسجدیخان از زیادی لشکر دشمن نهراسید و بقول غلامی بر همزمان خود فریاد زد که:

چنین گفت آن مسجدی برسران	که ای کامگاران و نام آوران
نماند کسی در جهان جاویدان	چنین است امر خدای جهان
هر آنکو ز مادر بزائیده است	به آخر سرش خاک سائیده است
بود آنکه نامی به چنگ آوریم	شگفتی به خلق فرنگ آوریم
بباشید در جنگ همه پایدار	که این نام ماند زما یادگار
بدینگونه بودند یلان در شتاب	که سر برزد از برج کوه آفتاب
بلشکر بر آشت برنس بگفت:	چه دارید مردانگی در نهفت؟
نمائید یکتن کس از عام و خاص	کزین جایگاه زنده گردد خلاص
به یکبار لشکر به فرمان او	بجنبید از جاه بکردار کوه

^{۱۲} - جنگ نامه محمد غلام غلامی، طبع انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۶، ص ۱۵۷-۱۵۹

در آن لحظه هم مسجدی با یلان
 کمر بسته بر کین نام آوران
 به یک برج دیوار «درویش» را
 فرستاد جان و دل خویش را
 دگر برج در دست «احمد» سپرد
 «محمدشه» را همره خویش برد
 بفرمود آنگاه که ای سر کشان
 چه دارید دیگر مدار نشان

بگیرید این کافران را به تیر

که اینجا مبادا شوند پای گیر^{۱۳}

بدینسان میر مسجدی خان با افراد خود بر برجهای قلعه قرار گرفتند و جنگ آغاز شد. هیچ فیری از جانب مجاهدین خطا نمیکرد، اما توپخانه دشمن قابل دفاع نبود و توانست دیواری از قلعه را بشکافد، پس سپاه انگلیس بالای این شکاف بزرگ ریختند. میر مسجدیخان و همزمانش با سیلاوه های ثقیل خود دهنه شکاف را سد کردند. دیگر آتش توپ و تفنگ از کار فرو ماند و جنگ تن بدن آغاز شد. دسته های دشمن یکی پی دیگر در دهنه شکاف میرسیدند و می جنگیدند. میر مسجدی خان که زخم سختی از سر نیزه دشمن برداشته بود، در دهنه شکاف مثل شیر زخمی و خون چکان شمشیر میزد. سپاه انگلیس که چنین مقاومتی از یک عده چند نفری دید، جرئت پیشروی را از دست داد، زیرا ضیقی شکاف مجال هجوم دسته جمعی را نمی داد. این است که دسته های مهاجم به عقب کشیدند و میر مسجدی خان با همراهان خود در تارکی شب از قلعه خارج شد و به استقامت نجراب حرکت کردند.

مبارزین ملی کوهستان، بخصوص دسته محدودیکه به دور میر مسجدی خان و محمدشاه خان و میردرویشخان جمع شده بودند، چه در جنگ های تن بدن جلگه خواجه خضری نزدیک چاریکار و چه در جنگ های بابیه قشقار و گرد و نواح آن شجاعت بی نظیری از خود نشان داده با کارد و خنجر و تبر و تفنگ های فلیته ئی و دهن پر قدیم خود با عساکر منظم و توپخانه دشمن مقابله کرده و چندین ده نفر سرباز و افسر سپاه فرنگی را نابود کردند و دسته های سواره و پیاده آنها را شکست دادند.

همین دلیری و شجاعت میر مسجدیخان بود که هنوز هم موضوع ترانه های محلی، بعد از گذشت بیش از ۱۵۰ سال، در زبان مردمان این سرزمین ساری و جاری است.^{۱۴}

یاداری میردرویشخان برادر میرمسجدی خان در بابیه قشقار:

سپاه انگلیس بعد از تخریب قلعه میرمسجدی خان، خواجه پاچا را که رقیب سرسخت میرمسجدی خان بود، به حیث زعیم جدید جلگه مقرر کرده^{۱۵} بتاريخ ۸ اکتوبر بسوی بابیه قشقار که محل ومسکن میردویش برادر میرمسجدیخان بود حرکت کردند. موهن لال میگوید: به تاریخ ۸ اکتوبر سپاه انگلیس بطرف چاریکار حرکت کرد تا جلو امیر دوست محمدخان را بگیرد که از راه دره غوربند به نزدیک توتم دره رسیده بود و میخواست به بابیه قشقار رفته از آنجا به کمک میردویش خان برکابل حمله کند. در اینجا سپاهیان افغان در لشکر انگلیس (همینکه از نزدیک شدن امیر دوست محمدخان شنیدند) روبفرار نهادند و به تاریخ ۱۴ اکتوبر تمام سپاهیان کوهستانی از تولی بریدمن مول فرار نموده به امیر دوست محمدخان پیوستند. لذا سپاه انگلیس با قبول همه خطرات بطرف قره باغ حرکت کرده و در تاریخ ۱۵

^{۱۳} - جنگ نامه محمد غلام غلامی، ۱۵۹ - ۱۶۰

^{۱۴} - غبار، همان اثر، ص ۵۴۱ - ۵۴۲

^{۱۵} - موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۷۵

اکتوبر در آنجا سنگر گرفتند. در نزدیکی اینجا قلعه بابیه قشقرق قرار داشت که یک قلعه بسیار مستحکم و در تصرف میردویش خان قرار داشت. میردویش خان، یکی از سران یاغیان (مبارزین ملی-س-) و دشمن سرسخت انگلیس بود. در این وقت یکی از خواهران امیر دوست محمدخان، مشهور به مادر مددخان نزد میردویش خان رفته و چادر انداخته بود و او را به حمایت امیر تشویق کرده بود.

موهن لال، میگوید که «از زبان کسان نزدیک اوشنیده ام که بعد از حمله امیر به بامیان و شکست او در آنجا، این زن شب و روز بخانه سران کوهستان میرود، قرآن را در میان میگذارد و بلباس آنها گره میزند و حمایت و همکاری آنها را برای برادرش کمایی میکند. در بین افغانها گره انداختن بدامن مردان وسیله موثر است برای جلب حمایت و ترحم آنها که به اساس عنعنه ملی رد شده نمیتواند، خصوصاً که توسط زنی سرشناس صورت بگیرد.»^{۱۶}

موهن لال باز هم در مورد این خواهر امیر مینویسد: «این زن که اکنون بیوه است و به نام مادر مددخان یاد میشود، به برادر خود امیر کابل شباهت دارد و زنی است متهور و فعال. هنگامی که تمام افراد فامیل امیر زندانی [و بعد] به هندوستان اعزام شدند، این زن به هروسیله ممکن دست زد تا اولیای انگلیس را راضی بسازد که همراه خواهرش (ظاهراً مادر عبدالرشید خاين، خانم عبدالامین خان توبچی باشی - س) در کابل بماند. مشارالیه میدانست که گرچه برادرش در ترکستان بسر می برد، عاقبت عودت خواهد کرد و آنوقت قیام ملی در کشور صورت خواهد گرفت. به این منظور او شخصاً بمنزل هریک از سران قومی میرفت و آنها را تحریک به قیام برضد انگلیس مینمود. و هنگامی که امیر دوباره خود را به میدان جنگ رساند و با سپاه ما در بامیان و کوهستان می جنگید، مشارالیه شب و روز آرام نداشت و از یک قریه به قریه دیگر میرفت و رئیس محل را با شفاعت بقرآنی که در دست داشت تحریک بجنگ و قیام ملی و حمایت از برادرش امیر المؤمنین میکرد. هنگامی که امیر تسلیم شد، مشارالیه بسیار ماهرانه بجلال آباد گریخت و باوجود تعقیب و مراقبت ما (انگلیسها)، خود را بنحوی به پشاور رسانید.»^{۱۷}

موهن لال ادامه میدهد: "وقتی از این موضوع خبر شدم، باساس شناخت سابقی که با میردویش داشتم برایش نوشتم و سفارش کردم که از بغاوت دست بکشد و بشاه شجاع بیعت نماید. جواب او رسید که باغی نیستم، اما از دیدار شاه میترسم، چونکه دشمنان من مرا نزد شما سپاه و نامطلوب ساخته اند. میردویش علاوه کرده بود که اگر به مقابل او از قوه کار بگیریم، او خود را در قلعه اش که مستحکمتر از قلعه جلگه است محصور خواهد ساخت و اگر سپاه شما تمام روز قلعه را با توپ بزند، آنرا تسخیر کرده نمیتواند. و او تا آخرین رمق حیات خواهد جنگید و آنقدر بی جرئت نخواهد بود که خود را به کافران و دشمنان دین تسلیم کند. بعد از وصول این جواب تصمیم گرفته شد که سپاه انگلیس به قلعه او حمله کند و حرکت سپاه شروع شد. اما استخبارات دگرمن ساندرز Sanders اطلاع داد که میردویش فرار کرده است. بدین ترتیب بابیه قشقرق بدون جنگ به تصرف درآمد که سپاه فوراً آنرا تخریب کرد.»^{۱۸}

مقاومت میرسیف الدین خان در کاه دره (یا گل دره)

یکی دیگر از سران با نفوذ کوه دامن، میرسیف الدین خان کاه دره یی بود. (بقول داکتر سید خلیل الله هاشمیان، کاه دره در زمان امیر عبدالرحمن خان به گلدره تغییر نام داد.) وی یکی از دشمنان سرسخت انگلیسها و شاه شجاع بود، که بقول موهن لال، در بیانات خود انگلیسها و شاه شجاع را بسیار دشنام میداد

^{۱۶} - موهن لال، همان اثر، ص ۲۷۵، ج ۲

^{۱۷} - موهن لال، همان، ص ۱۸۵-۱۸۶، ج ۱

^{۱۸} - موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۵

و حتی نامه ها میفرستاد که در انتظار عطش شیرین شهادت میباید تا همه کفار را قتل عام کند یا اینکه در جنگ بدست یک کافر شهید شود. تمام مساعی اولیای انگلیس برای مفاهمه و مصالحه با این شخص بی نتیجه ماند. و جنگ با او یگانه راه حل دانسته شد. اما در یک شب بسیار تاریک، ملک [میر] سیف الدین خان زعیم کاه دره با پنجمصد نفر بالای قرارگاه انگلیس از جلو و عقب حمله کرد، ولی چندان تلفاتی وارد کرده نتوانست. به تاریخ ۲۱ ماه اکتوبر سپاه انگلیس از سه جناح بالای قلعه او حمله کرد و آن قلعه را که او غیرقابل تسخیر و انمود میکرد، اشغال نمود. میر سیف الدین خان با فامیل و اقارب خود به کوه ها فرار کرده بود، سپاه انگلیس قلعه و شهرک کاه دره را حریق و بخاکستر مبدل ساختند.^{۱۹}

میر سیف الدین خان یکی از هواخواهان امیر دوست محمد خان بود و هنگامی که شنید امیر به کشور برگشته و به بامیان رسیده است، او نامه های متعددی برای امیر فرستاد و حمایت بیدریغ خود را از وی ابراز داشته بود. موهن لال گزارش میدهد که: "همزمان با تسلیم شدن امیر یک خریطه کلان مملو از نامه ها و مکتوبات در مزرعه یکی از میدانهای جنگ پروان بدست آمد که عموماً از طرف سلطان محمدخان نجرابی و سیف الدین خان کاه دره بی عنوانی امیر دوست محمدخان نوشته شده بود و در هر کدام امضاهای حداقل صد نفر دیده میشد، همه آنها تعهد کرده بودند که خود و پیروان شان در صفوف امیر قرار میگیرند و نام یک عده اشخاص نامدار منطقه را تذکر داده بودند که آنها نیز در صفوف امیر شامل خواهند شد. برای من (موهن لال) هدایت رسید تا همه اسناد مذکور را ترجمه کنم، درحالی که محتویات مکتوبها برای انگلیسها نهایت تحقیر آمیز و پراز دشنام بود. من این مکتوبها را نادیده و بی اهمیت می پنداشتم، خصوصاً بعد از اینکه امیر دوست محمدخان در بند انگلیسها قرار گرفته به هندوستان تبعید شده بود، حتی موجودیت مکتوبها را نادیده می انگاشتم."^{۲۰}

پس از آنکه خبر تسلیمی امیر دوست محمدخان به انگلیسها، به کمپ برنس رسید، برنس به شاه شجاع پیغام داد تا برای دلجوئی میر مسجدیخان و سلطان محمدخان و محمدشاه خان و سایر سران و ملکان کوهستان و نجراب فرامینی صادر کند و شاه شجاع برای استمالت میر مسجدی خان و سایر سران کوهستان فرامینی تملق آمیزی صادر نمود و به برنس از اقدامات خویش اطمینان داد. اینک متن نامه شاه شجاع عنوانی میر مسجدیخان و دیگر همزمان او :

« معلوم عالیجاهان میر مسجدیخان و محمدشاه خان و نایب سلطان محمدخان و میر سید خان و نواب خان و میر خواجه خان و رجب خان ولدان گل محمد خان و کرم خان بوده باشد که درین ولا عالیجاه رفیع جایگاه و شجاعت و تهور بنیان مقرب الخاقان کرنیل سکندر برنس صاحب بهادر از احوالات پریشان آنها عرضه داشت حضور ساطع النور انور نموده. از آنجا که خاطر فیض مظاهر اشرف پیوسته بر فراه حال ملازمان و خدمتگاران می باشد و اباعنجداً نمک خوار و خدمتگار سرکار می باشد در صورت اخلاص کیشی و جانفشانی، عفو تقصیرات آنها خواهد شد. البته انسان جایز الخطاست باز هم خدمات آباء و اجداد خود آنها هم منظور اقدس است. در حین ورود موکب جاه و جلال سلطان همگی بشرف آستان بوسی سرفراز گردیده در خور خدمت سر فراز خواهند شد، تأکید دانند. محرم ۱۲۵۷ ق «^{۲۱}

میر مسجدی خان غازی و باقی سران مجاهدین به این فرمان شاه شجاع کوچکترین وقعی نگذاشتند و همچنان به مخالفت و مبارزات خود برضد انگلیسها و شاه پوشالی ادامه دادند.

^{۱۹} - موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۷

^{۲۰} - موهن لال، همان اثر، ص ۲۸۴، ج ۲

^{۲۱} - کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۲۶۲، ۲۶۱

بدینگونه قیام ملیون کوهستانی و نجرابی که در رأس آن میر مسجدیخان و محمدشاه خان و میردرویش خان و میرسیف الدیخان و علیخان تتمدره یی قرار داشتند، در طی ماه اکتوبر تا ۲ نومبر ۱۸۴۰ به حد اعلی شور و هیجان و موفقیت رسید. میر مسجدی خان غازی که زخم منکری بر داشته بود تا قیام کابل در نومبر ۱۸۴۱ م همچنان بیمار بود، ولی با آنهم دست از مبارزه با بیگانگان متجاوز برنداشت و مجاهدین کوهستان را برای اشتراک در قیام کابل تشویق کرد.

غبار به ارتباط قیام کابل متذکر می شود که ، مبارزین کوهستان و پروان در ۱۳ نومبر ۱۸۴۱ تپه بی بی مهر و را متصرف شدند و از فراز تپه بی بی مهر دشمن را در قلعه جنگی زیر ضربه گرفتند. متأسفانه که این مرد مجاهد و غازیمرم مشهور کوهستان از اثر زخمی که بر تن داشت ، جان بسلامت نبرد و بروایتی در جریان جنگ ماه نوامبر ۱۸۴۱ توسط یکی از خائنین ملی بنام محمدالله در بدل ده هزار روپیه از جانب موهن لال جاسوس انگلیس مسموم شد و بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۸۴۱ (شوال ۱۲۵۸ هـ) چشم از جهان فرو بست.^{۲۲} و نامش را در دل تاریخ مبارزات مردم افغانستان جاودانه رقم زد.

پایان

^{۲۲} - غبار ، همان اثر ، ص ۵۵۵